

باب دوم در علم آفرینش

مراتب بعد قوس نزول در ایجاد صنف عقیده حکما بر پند عقیده عرفا

بوصف الوجود و اعیان ثابت

از حضرت نقطه در صحیفه اصول و شروع است .
قوله الاعلی : از آنجائی که خداوند قدیم خلق را بجهت
عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را
علت همین امر فرموده خلق فرموده مشیت را الا من شیئی بعملیت
خود مشیت بلا کیف و بیان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیا
را بعملیت او و ممکن نیست خلق شیئی که حرف مشیت بر او وارد
شود الا بهفت مرتبه از امکان که اقل این در حق ممکن ممکن
نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و تقضا و اذن و اجل
و کتاب است و اول ذکر شیئی بلا تعلق ذکر شیئیت وجود -
صفت است و حین تعلق وجود شیئیت اراده است و حین
ذکر مما قدر است و ظهور این ثلاثه رتبه تقضا است و در
این مقام فرین است بر کل ممکنات اعتراف بهدای حق سبحانه

و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضا و ثابت است
حکم اذن واجل و کتاب بعد از اضماع بل حقیقت ابداع و سر
اختراع وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است .
واز آنحضرت در مناجاتی است .

وانی لاعلم یالهی ان الشیئی لّمّا ینسب الیک
یظہر حکم المشیة فی صقعہ و اذا ینسب الی نفسه ینبث
حکم الا رادۃ فی مقامہ و اذا تحقّق ذکر الا ثنینیة یظہر
حکم الربط باسم القدر وانّ تلك الثلاثة اذا تنزلت تدوّت -
حکم السبعة حیث لا یمکن ان یتحقق شیئی الا بتلك السبعة
ستة منها لذكر الواو فی حدود الشیئی و واحدة منبها
لظهوراتها مقام دلالة الله سبحانه ولا یخلق شیئی فی -
السموات و فی الارض الا بها ولا یمکن ان یلبس حلة الوجود
الابنار لأول ذکره ثم بما (لهندسته) ثم بتراب لحفظ
وینود هو کذلک قد فصل الله آیاته فی النفس والآفاق بالعدل .
واز آنحضرت در صحیفه تفسیرها .

توله الاعلی : وانّ الله خلق المشیة لا من شیئی
بنفسها ثم خلق بها کل ما وقع علیها اسم شیئی وانّ العلة
لوجودها هی نفسها لا سواها وانّ الذی ذہب من ان -
الذات هو کان علة الابداع اشرك برّیه من حیث لا یملم

لأنه كما هو عليه لن يفتن بشيئ ولا بوجود لشيئ معه
ولقد ثبت في الحكمة بان يكون فرقا بين العملة والمملول حكم
المشابهة ولذا قال الامام ان علة الاشياء منعه وهو لاعلة
له ولقد زلت اقدام بعض العلماء في بيان ذلك المقام بما
يعتقدون امرا مالا اراد الله في الكتاب عسى الله ان يعفو
عنهم فضله انه غفور رحيم ان الذي ذهب بالربط بين الحق
والخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول وان ذلك في
مذهب اهل العصمة خطأ لان الربط ان كان هو الذات
فليس في مذهب آل الله بحق وانّه هو شرك بحكم ما قرأت
عليك من قبل وان كان خلق لا حاجة عند اهل البيان باثباته
ولذا قال الامام عليه السلام حق وخلق لا ثالث بينهما ولا
ثالث غيرهما وان ذلك مشهور عند من اشهد الله خلق السموات
والارض ثم خلق نفسه وكفى بالله على شهيد وان الذي
ذهب بالاعيان الثابتة في الذات لا ثبات علمه تعالى كما
ذهب الكل الا من شاء الله شرك محض في مذهب آل الله لان
ذكر الفيرية بوجودها شاهدة بالتفريق ودالة بالتقطيع وان
الله هو الصمد الذي لم يزل لا يتغير ولا يمكن التوحيد لاحد
حتى لنفسه وان كل اشباح الجوهريات لا وجود لها مع الله
ذكره . . . وان الله هو الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن

له في الخلق مثال ولا له دليل في الامكان لأن الدليل دليل
 لمن لا يدل بذاته لذاته وأن التخصيص وصف لمن لا يوصف بنفسه
 لنفسه فسبحان الله عما يفتري المشبهون في وحدة الوجود
 وما يشهد الله على كلمة ابعد من قولهم لأن ذكر المقصود
 فرع الوجود وأن الذات هو لم يزل مخلوق خلقه وغلفه عين
 وجد ولا ذكر له عنده وأن الذي اضطر الحكما بذكر اعيان
 الثابتة والحقيقة البسيطة هو لمقام اثباتهم في علم الله سبحانه
 وأن اثبات العلم لله من الخلق كذب وافك لأن الله لم يزل
 كان علمه نفسه وما كان معلوم معه ولا يعلم كيف هو إلا نفسه
 فمن اراد ان يحرف علمه ففي الخلق ليكفر به لأن الذي يوجد
 حقيقته بابداعه الذي بدع لا من شئ فكيف يقدر ان يحرف
 علم ربه وهو لم يزل كان عالما ولم يك معه شئ والا ان ليكون
 عالما ولم يزل في رتبته شئ وأن ذكر القدرة والعلم وكل الاسماء
 والصفات آيات لخلقهم ومكسبة لا وتمام عبادته الا يشكوا فيهم
 بشئ .

في الحديث عن الصادق عليه السلام .

لا يكون شئ في الارض ولا في السماء الا بخصال سبع بعينية

وارادته وقدر وقضاه واذن واجل وكتاب .

و از آنحضرت در صحیفه اصول و فروع است .

ت
قوله الاعلی : قائلین وحدت وجود مشرک اندیشمهار
شود وجود لا جل آنکه وحدتی که اثبات میکنند فسرع و نبود
اثنین است والا نفی اثنین وحدت از چه مقام است و همچنین
اشناسی که علت وجود ممکن را ذات حق و بریط فیما بین
قائل گشته کافرند لا جل آنکه علت فرع اقتران با حصول بریط فرع

و فی حدیث ایضاً

لا یكون الا ما شاء الله و اراد و قدر و قضی بایونس اتعلم ما المشیه
قلت لا قال هی الذکر افتعلم ما الاراده قلت لا قال هی العزیمه علی ما یشاء
افتعلم ما القدر قلت لا قال هی السهندسه و وضع الحدود من البتاء
و الفناء ثم قال و القضاء هو الایرام و اقامه العین (مجمع البحرین)
در علم کلام و اصول عقاید اسلامیة بمعقیدت عامه مشکلیت
مشیت و اراده یکی است و کرامیه آندو را از یکدیگر جدا و مشیت
را صفت ازلیه و اراده را صفت حادثه در ذات حق و متعدد بمسدد
مرادات و هر اراده را حادث قبل حدوث مراد خواندند و محتسزه
اراده را قائمه بذاته و حادث نه در محلی دانستند و قضی را
عبارت از وجود جمیع مخلوقات در کتاب مبین و لوح محفوظ بنوع اجتماع
و اجمال بر سبیل ابداع گفتند و قدر عبارت از وجود آنها در اعسبان

وجود اثینیت است و هر دو مقام باطل محض است بل حق
واقع ذات حق است و شدت ممکن و شیئی سوای خلق ممکن
محقول نیست . . . و لا یزال خلق، خلق است و اقتران با
ذات ممکن نیست .

اول صا و از غیب قدم که سبک اشیا است و معام عمل

از حضرت بهاء الله در این بسط الحقیقه است .
قوله الابهی : کل ما ذکر او یدکر یرجع الی الذکر —
الاول بینه نه ستر، جل و همز غیب منبع لا یدرک است درین مقام
کان وینون مقدسا عن الازکار والاسماء و منزها عما یدرکه

بعد از حصول شرائط مفصل و یدرک یرکبره مان طریق قضا
دانستند .

در قرآن است .

قوله تعالی : یدفع الله ما یشاء و یحکم ما یرید .

وقوله وان من شیئی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم .

اهل الانشاء السبيل صدود والطلب مردود لذا آنچه از
اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری
است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و ودان حقیقی و معلوم^{ظهور}
رحمانی راجع میشود اوست مصدر توعید و مظهر نور تفرید
و تجرید در این مقام کل الاسماء والصفات العلیا ترجع الیه
ولا یتجاوز عنه كما ذکر ان الضیاب هو مقدس عن الازکار
لکها و مقترن توعید اگرچه در ظاهر موسوم باسم و محدود
بحدود مشاهده میشود ولیکن در باطن بسیط مقدس از
حدود بود هو این بسیط اضافی ونسبی است .

و در لوحی دیگر است .

قوله الاعلی : اسم اگرچه مثل بموسوم است لکن این

رتبه در خلق مشهور و اما حق مقدس از اسم و رسم کل اسماء
منتهی بکلمته العلیا و کل صفات راجع بحشیته الاولی هر

نفسی که باو فائز شد بکل اسماء فائز بود و خواهد بود .

و از آنحضرت در مناجاتی است .

قوله الاعلی : سبحانک من ان تقترن بدونک اوتذکر

بذکر ما سواک لم تنزل کنت ولم یکن معک من شیئی ولا تزال تكون
بمثل ما قد کنت لیس لاحد الی عرفان ذاتک سبیل کل الازکار

من ای نفس کان یرجع الی الکلمة العلیا والدرّة الاولی التي

رعى المشية الاولية والنقطة البدئية وانها هي اول ظهورك
واول تجلياتها بمحبتها بنفسها وتجلت عليها باسك الابهي
اذا اشرقت السماء بنور معرفتك والارض بضياء وجهك و
جعلتها مبداء الخلق ومنتها هم وبها فصلت بين برمتك
وبها استقر الموجدون وفتح المشركون من دعاك بها انه
ممن دعاك بنفسه ومن اعز به عنه انما دعاك ولو يدعون بدوام
سلطنتك وبقائه كينونتك .

ودر كلمات فرد وسية است .

خورد
قوله الاعلى : عدليه كبرى ونعمت عظمى در رتبه اول
بود بوده ونست او است حافظ وجود ومعين وناصر او .

در قرآن است .

قوله تعالى : فايضا تولوا فم وجه الله .

وقوله تعالى : الله نور السموات والارض مثل نوره كمنكوة فيها

مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دري يوقد

من شجره مباركه زيتونه لاشقيه ولا غربيه يكاد زيتها يضيئى

ولولم تسمه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله

الامثال لنا سر والله بكلمتي عليم .

وحديثي مروى از امام جعفر صادق است .

خلق الله المشيه بنفسها وخلق الاشياء بالمشيه .

واز حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه است .
قوله العظیم : از فیوضات فکرو دانش همگ عالم در
هر دورن بجلوه وداوری مزین وبلطائف بخشایش جدیدی
متباهی ومفتخر است واین آیت کبرای خداوند بی همتا
در آفرینش وشرف برجمله ممکنات سبقت وپیشی داشته وحديث
اول ما خلق الله العقل شاهد این مطلب .

قیام و تعلق اشیا بصدور است نه ظهوری

از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است .

قوله العزيز : قیام خلق بحق قیام صدور است یعنی
خلق از حق صادر شده است نه ظاهر تعلق صدور دارد نه
ظهور انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته تجلی
صدوری بدون تجلی شمع از نور آفاق است یعنی ذات مقدس
شمس حقیقت تجزی تیا بد و بر تبه خلق تنزل ننماید چنانکه
قرص شمس را تجزی و تنزل بکره ارض نه بلکه شمع آفتاب که

فینا است از آفتاب صادر و اجسام مالمه را روشن نماید و اما تبلی جمهوری، جمهور افغان و اوراق و ازینار و اشعار از حبه است زیرا حبه بذاته افغان و اشعار گردد حقیقت تنزل در شان ویرا و میوه نماید و این تبلی جمهوری در حق باری تعالی نقض صریح و مستقیم است زیرا لازم آید که قدم محض بحسب حدوث متصرف گردد. جمیع نائبات از حق صدور یافته است یعنی ما بتحقق به الاشیاء حق است و ممکنات بها و وجود یافته و اول صادر از حق آنحقیقت کلیه که اصطلاح فلاسفه سلف اعتقاد اول نامند و اصطلاح اهل بها مشیت اولیه نامند و این صدور من غیره العقل در عالم حق با مکنه و زمان محدود نه لا اول له ولا اخر له است اول و اخر بالنسبه بحق یکسان است و قدم حق، قدم ذاتی و زمانی و حدوث امکان حدوث ذاتی است نه زمانی و اولیت عقل اول شریف حق در قدم نگردد چه که وجود حقیقت کلیه بالنسبه بوجود حق از اعدام است حکم وجود ندارد تا شریک و مثل او در قدم گردد .

پیدایش عالم بقوه جذبیه اصلیه محبت بیان نظر تصوف و نقطه اشتباه آن

از حضرت عبدالمہاء در رسالہ شرح حدیث کنت کنزا

در بیان عقیدہ تصوف و تعدیل آن است .

قوله العزيز يا اسما و صفات ثبوتیه ذاتیہ از ذات حق

در هیچ رتبہ سلب نگردد و لکن در آن مقام اسما و صفات

از یکدیگر منفصل نہ و ہم از آن ذات ہی جهت ممتاز نیستند

و حقایق شئونات الہیہ بعضی از بعضی و از آن ذات غیر

متممین ممتاز و تفصیل نگردیدہ نہ علما و نہ عینا . . . بلکہ

اعیان و حقایق و ماہیات اشیا درین رتبہ عز احدیہ

شئوناتی هستند مر ذات را بدون شائبہ غیریت از کمال

وحدت و فنا و ذات احدیت را درین رتبہ اکبرکہ میفرماید

كان الله ولم يكن معه من شئى بكنز المخفى و غيب الهوية

و صرف الاحد يهودات بحت ولا تميين صرف و غيب الضيوب

و غيب الاول و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع

الوجدانى و سائر اسما دیگر تمجیر نموده اند . . . مثلا

در نقطہ ملا حظہ نحائید و بحروفات و کلمات کہ چگونه در رتبو

و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و ممکن اند بقسمی
که بهیچ وجه آثار وجود از سر و فو کلمات مشهور نیست
و از یکدیگر امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحت^{ند}
و وجودی جز ذات نقطه موجود نه همچنین اسماء و صفات
الهیة و شئون ذاتیه احدیه فانی صرف و محو بحت اند
بتسمی که نه راجحه وجود عینی استشمام نمودند و نه علمی و
شمسین در احد ملاحظه فرمائید که جمیع اعداد از وظاهر
و خود داخل در عدد نیست .

وقوله العزیز: چون در غیب هویه حرکت حبیبه و میل
ذاتی کمال جلاء و استجلاء اقتضا نمود و کمال جلاء در
نزد بعضی از عارفین ظهور حق است سبحانه بنفس خود
بصور اعیان و استجلاء مشاهده بحال مطلق است تجلیات
جمال خویشتن را در مرایا، تحقیق و اعیان لهذا شئون
ذاتیة بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم
ظاہر گشته و این اول ظهور حق است از کثر صغی در حضرت
علم و از این ظهور اعیان ثابته بوجود علمی موجود شدند
و هر کدام علی ما هو علیه در مراتب علم الهی از هم ممتاز گشتند
و این مرتبه ثانیة مرتب است بر مرتبه اولیه که غیب احدیه
است و این مرتبه را غیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته

تمهیر مینمایند و اعیان ثابتہ صور علمیه الہیہ هستند کہ راجحہ
 وجود استشمام نمودند و لکن ہر وجود علمی موجود شدہند و از ہم
 ممتاز گشتہ اند و این مرتبہ ثانیہ نیز بکنز مخفی تصبیر
 گردد زیرا کہ اعیان و حقائق کہ معلومات حق اند در مراتب
 علم نیز بکمال شفا و بساطت و وحدت در ذات مندرج و —
 مندرج اند و لکن بعضی از عارفین رموز غیبیہ و واقفین اسرار
 خفیہ الہیہ کہ چشم از حد و ذات تشبیہ و تمثیل عوالم کثرت
 برداشتند و حجبات نورانیہ را بنا بر موقدہ ربانیہ بسوختند و بصر
 حدید و نظر دقیق در مقامات توحید ملاحظہ نمودند . جمیع
 اعیان و ماہیات و حقایق و قابلیت را از صاحت قدس حضرت علم
 کہ غیر ذات حق است ہمید دانند عشق و صحبتی کہ
 در ذات حق قبل از ظہور شئون ذاتیہ از مرتبہ احدیت
 در مرتبہ اعیان علم افراشتہ و قیپ ہویہ بجمال خود در نفس
 خود نرد محبت باختہ کہ ہمد ^{*} جمیع عشقہا و شوقہا و سرمایہ
 ہمہ محبتہا و شورہا شد آن عشق و محبت عین ذات حق —
 بودہ بعضی از عارفین کہ بسماوات معانی عروج نمودہ اند
 اعیان و حقایق و قابلیت را قدیم و غیر مجمول دانند و بعضی
 دیگر از واردین شریعہ علم و حکمت ماہیات و حقایق را مجمول
 و مخلوق و حادث شمرند خلاصہ مطلب آنکہ بعضی
 از اولیاء چون شمشع انوار جمال باقی را در علو تنزیہ و رفرف

تقدیس چشم باقی ملاحظه نمایند لهذا از شئون کسل
عوالم ذات احدیه را تسبیح و تقدیس نمایند زیرا در کینونت
این هیات که صدانی اسماء تنقذ^۱ مخلوقیه تجلی نموده و بعضی
از عارفین اسرار خفیه مناهر اسماء الوهیت و ربوبیت اند
این است که درین مقام انوار جمال رب الارباب را بی وجود
مربوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم مشاهده
نمایند و اما بعضی از واقفین رموز الهیه . . . آن ذات احدیه
را قدیم بالذات و الصفات مشاهده نمایند لکن منزله از وجود
معلومات و حقایق موجودات . . . تا سوی اللما مصدر و م
صرف . . . و در مقامی که مقام تجلیات اسم علیم و اسماء
الوهیت و ربوبیت است حقایق اسماء را نیز قدیم شمرند
و علم را تابع معلومات ملاحظه نمایند .

خلق و خلقت لا اول له ولا آخر له ما عابیه چه جهانی چه روحانی

و موجب خلقت اقتضا صفاتی است

از حضرت بهاء الله در لوحی است .

قوله الاعلی : بدانکه لم یزل خلق بوده وخواهد بود
لا اوله بدایه ولا آخره نهاییه از اول لا اول خلق بوده والی
آخر لا آخر خلق خواهد بود .

واز حضرت عبد البها *

قوله المیز : حق لا زال بجمیع اسماء و صفات متصف
وآنچه از لوازم این اسماء و صفات است لم یزل بوده وخواهد
بود خالق را مخلوق باید و رازق را مرزوق شاید پادشاه را
کشور و لشکر و پسر و خادم و حشم لازم و مشروط. ایمن
سلطنت الهی سلطنت ابدی است بسیار قدیم است در همین
زمان معزول نبوده زیرا پادشاه بی کشور و لشکر شکر مهمل
است و غنی اگر کیسه تهی بود بی پر و ثمر و از آنحضرت در
غایب مجلس تیا سوفیها در پاریس است .

قوله المیز : در این قضای نامتناهی ملاحظه نمائید
چقدر اجسام عظیمه نورانیه است و این اجسام منیر نامتناهی
است زیرا از پس این نجوم نجوم دیگر است و از پس آن نجوم
باز نجوم دیگر خلاصه فنا ثابت است که عوالم نامتناهی
است .

و در مفاوضات است .

قوله المیز : همیشه حق خلق داشته و همیشه از

شمن حقیقت شعاع لامع ساطع پرا آفتاب بی نور ظلمت
درینور است و اسماء و صفات الهیه مقتضی وجود کائنات
است و در فین قدیم تعدیل جائز نه زیرا منافق کصالات
الهیه است . . . عالم و زود را بدایتی نیست . . . حال

ماکان فهو ما يكون والذي صنع فهو الذي يصنع فليس تحت -

الشعر جدید ان وجد شیئی بقال عنه انظر هذا جدید فهو زمان کان
فی ا لدهور التي فات قبلنا قد عرفنا ان کل ما یعمله الله انه یكون
الی الابد لاشیئی یزاد علیه ولا شیئی ینقص منه . . . ماکان من -
القدم هو و ما یكون فمن القدم قد کان جامعاً لیدمان ا صلاح او
فلاسفه یونان وهم فلاسفه اسلام ماله را قدیم دانستند و ارسطو
تاخر زمانی صدور فعل را از علت اولی بتوابع قطعی رد کرد و عقل اول را
که بمقتیده وی دومین جوهر صا در از علت است مسبوق بذات علت
دانستند مسبوقیت زمانیه را ابطال نمود و عبارت قبلیت در سخنان فلاسفه
ا تقدم را بمعنی تقدم ذاتی تبیین نمود و سوء تفاهم بتقدم زمانی را
که بعضی نمودند را نل ساخت و بیان کرد که حکماء سلف را همین عقیده
بود و ابن رشد عدم مخالفت قرآن را با این عقیده بیان نمود و توضیح
داد که در آیات تراجیح بخلقت زمین و آسمانها در شش روز ذکر آید
و عرش و دغان است که قبلا بودند پس هرگز خدا بی خلق نبود و اما

تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نسیری را تصور چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی این بینه تصور جاهلانه است زیرا درین کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عدالت نمودار این اجرام نورانیه عالم

حدیث گان الله ولم یکن معه من شیئی مراد نفی هستی اشیاء در رتبه علیت اوست چنانچه عارفی گفت الان کماکان فقط متکلمین اسلام که خواستند حجاب لشریعه فلسفه را با آن تطبیق نمایند یوفقی افهام خود قائل بحدوث زمانی ماده شدند .
این جهان با یکصد هزار ملیون یا یکصد میلیارد کهکشان خود که هر کهکشانی متفاوت از صد هزار تاده ملیون و صد ملیون خورشید دارد شاید بیشتر از یک ذره یا یک نقطه نیست " مترلینگ "
در دنیا ی مشهور طبق آخرین محاسبه علمای نجومی نزدیک بصد میلیارد کهکشان وجود دارد که هر یک از آنها چندین ملیون خورشید دارند و نور در هر یک ثانیه یک کیلومتر راه می بیاید و در یک دقیقه هیجده ملیون کیلومتر مسافت می رود و در یک ساعت یک میلیارد و هشتصد ملیون کیلومتر طی مسافت میکند و حال آنکه نور خورشید هشت دقیقه طول می کشد تا بما برسد .

جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیه
الهییه که اصل اساس است بقدر نامتناهی وی پایان است
فاعتبروا یا اولی الابصار .

وجود مکانی و وجود اعیانی در احوال تحول عدم بوجود وجود عدم

و نیز در کتاب مفاوضات است .
قوله الصریح: یک سؤاله از عوالم مسائل الهیه این است که
این عالم وجود یعنی این کون غیر متناهی بدایتی ندارد
و از پیش بیان این صائب شد که نفس اسما و صفات الوهیت
متقنی و بنود کائنات است . . . زیرا جمیع اسما و صفات
الهییه مستدعی و بنود کائنات است تا اگر وقتی تصور شود که
کائناتی ابدی وجود نداشته است این تصور انکار الوهیت
الهییه است و این گذشته عدم صرف قابل وجود نیست اگر کائنا^ت
عدم محض بود وجود تحقق نمی یافت لهذا چون ذات
احدیت یعنی وجود الهی ازلی است سرمدی است یعنی

لا اول له ولا آخر له است البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز دایتفسوده و نیست بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات یعنی کره ازکرات تارة احداث شود یا اینکه متلاشی گردد اما سائر کره‌های نامتناهی موجود است عالم وجود بهم نمیخورد منقرض نمیشود بلکه وجود باقی و برقرار است .

و در تفسیر حدیث کنت کنزاً قوله العزيز : این عقایق و قابلیت معدوم صرف نبوده بلکه در رتبه امکانی موجود بودند و لکن نه بوجود اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است .

حیات گریب کرب و لیل عناصر دوم عبارت از انقلاب مواد اصلی قدیم و دوم

و نیز از حضرت عبدالجبار در کتاب مفاوضات است .
قوله العزيز : اگر گفته شود که فلان شیئی از عدم وجود یافت مقصود عدم محض نیست یعنی حال قدیم بالنسبه بحال حاضر عدم بوده چه که عدم محض وجود نیابد

زیرا استمداد وجود ندارد .

وقوله العزيز: وجود اشياء حیاتش عبارت از ترکیب است و معاتش عبارت از تحلیل اما ماده و عناصر کلیه محو و معدوم صرف نگردد بلکه انعدام عبارت از انقلاب است مثلا انسان چون معدوم شود خاک گردد اما عدم صرف نشود باز وجود خاکی دارد ولی انقلاب حاصل و بر آن ترکیب و تحلیل عارض همچنین انعدام سائر موجودات زیرا وجود عدم محض نگردد و عدم محض وجود نیابد .

ماده هرگز از بین نرود حتی هنگامیکه اتم را تفکیک میکنند و آنرا تبدیل به انرژی (نیرو) مینمایند بازماده از بین نمی رود و تبدیل بچیز دیگر میشود درینصورت برای چه روح که شکل دیگری از ماده است از بین برود " مترلینگ "

شما نمیتوانید بگوئید که دنیا دایره و یا مکعب و یا مخروط است زیرا بعضی آنکه این کلمات بر زبان رانند باید لازم میشود که دایره یا مکعب یا مخروط حدودی داشته باشد . " مترلینگ "

امروز علم الحیات ثابت کرده که هر سلول بدن بیشتن از چند ساعت یا چند روز دوام نمیکند .

عوامل طولیه غیر متناهیہ

از حضرت نقطہ است .

قوله الاعلیٰ : و آنچه ستوال نموده از عالم دیگر از برای خدا عوامل مالا نہایہ بمالا نہایہ بودہ و دست ولی گل در حولین عالم با کف است کہ اگر در این عالم مؤمن شود در گل عوامل در جنت است والا در دوزخ آن .

و از حضرت بہاء اللہ در لوحی است .

قوله الاعلیٰ : و اما ما سالت عن الصوامع فاعلم بان لله عوامل لانہایہ بمالا نہایہ لها وما احاط بہا احد الا نفسه
العلیم الحکیم .

تفکر فی النوم . . . اذا حقق بان العالم الذی انت

رأیت فیہ ما رأیت یکون عالم آخر الذی لاله اول ولا آخر وانک

ان تقول هذا العالم فی نفسک و ما سوی فیہا بامر من لدن عزیز

قد یرلحق ولو تقول بان الروح لما تجرد من الملائق فی النوم

سیرہ اللہ فی العالم الذی یکون مستورا فی سر هذا العالم

لحق وان لله عالم بعد عالم وخلق بحد خلق وقد رفی کل

عالم مالا یحسیہ احد الا نفسه المحصی العلیم .

و در لوح خطاب بمسجد الوهاب .

قوله الاهی : و فرق ایتمالہو آن عالم مثل فرق عالم

چنین و این عالم است .

و از حضرت عبدالہیاء در مفاہات است .

قوله الحزیزہ : عوالم الہی نامتناہی اگر عوالم الہی

باین عالم جسمانی منتهی گردد باید عبت شود بلکہ وجود

ملحہ عہیان گردد درین کون الہی کہ در نہایت کمال و جمال

و عظمت نمودار این اجسام نورانیہ عالم جسمانی نامتناہی

دیگرت ہاید نمود کہ عوالم روحانیہ الہیہ کہ اصل اساس

است بقدر نامتناہی و بی پایان است فاعتبروا یا اولی الابصار .

ظہور استعدادات قوای کفوزہ عوالم قلبیہ عوالم بعدیہ

از حضرت عبدالہیاء است .

قوله الحزیزہ : کمالات مکتسبہ در عالم مادون ظہور

در عالم مافوق است زیرا آن عالم مادون استمداد ظہور

آن مواجب را ندارد مثلاً استمداد و مواہبی را کہ جماد

در عالم جمادی تحصیل مینمایید در عالم جماد مشهود
نگردد بلکه بدون از عالم جماد بحال نبات انتقال نماید آن
موهبت موهوبه رخ بگشاید و بدون نبات استعداد حصول
جسم حساسی را در عالم نبات تحصیل نماید عین انتقال
بعالم حیوان این کمال آنها هر شود .

و حدت عالم هستی و قوس نزول و صعود و خط مستقیم طبیعی وجود
www.tabarestan.info
نیرستان

و نیز از حضرت عبدالبهاء است .

قوله العزيز : بدانکه عالم وجود عالم واحد است ولی

مراتب متفاوت مثلا وجود جمادی را مرتبه .

و نیز از حضرت عبدالبهاء است .

قوله العزيز : مسلم مدققین مسائل الهیه است که

عواالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسانی

نهایت قوس نزول و هدایت قوس صعود است که مقابل مرکز-

اعلی است و آنجه از هدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه

است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع
نامند و قوس نزول به جسمانیات منتهی گردد و قوس صعود به
پروخانیاات . . . سیر و حرکت در عوالم به خط مستقیم هر
نظام طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع
طبیعی سبب انهدام است .

بطلان عقیده مفسطائیه بیان سلسله تغییرات و اسباب

از حضرت بهاء الله در لوح حکمت است .

قوله الاعلی : لا بد لکل امر من مبدء و لکن بناء من بان
و در لوح طب

قوله الاحلی : قد قدرنا لکل شیئی سبباً و اعطیناه

اثر .

و در کتاب اقدس

قوله الابهی : انا ما رفصنا الاسباب بل اثبتنا ها .

و قوله الاکرم : قد قدرنا لکل شیئی سبباً من عندنا

تمسکاً به .

و در لوح خطاب بحمد الوهاب .

قوله الاعدام : همین شیئی از اشیا^۱ می سبب و علت

و بعد^۲ موجود نه .

حرکت دائم و ظاهری وجود و انواع حرکت و حرکت جمهریه

و ترقی و نشودنمای عالم هستی

از حضرت نقیض در صحیفه اصول و فروع است .

قوله الاعلی : خلق هر شیئی را چنین بدان بعقل

خلق نفس بود که از مقام نطفه ذکر آن بوده تا مقاماتی که

الی مالانتهایة البها^۳ از حیوان قرون و علم^۴ خلق از حد عبودیت عبودیت

مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی است بلکه مقصود

از خلقت نطفه علقه است و همچنین الی مالانتهایة له

بمقاماتی که حضرت رب العزّة مقدر فرموده و دلیل برین امر

ظاهر مقدرات است که محال تجلیات قدرت است .

و از حضرت مهدی البها^۵ در مفاوضات .

قوله المیز: بدانکه شیئی موجود در مقامی توقف
نماید یعنی جمیع اشیا متحرك است هر شیئی از اشیا یا رو
بنمواست یا رو به رو جمیع اشیا یا از عدم بوجود میآید یا از
وجود بعدم میروند مثلاً این گل و سنبل یک مدتی از عدم بوجود
میآید حال از وجود بعدم میروند این حرکت را حرکت جوهری گویند
یعنی ایچیی از کائنات این حرکت منفك نمیشود چه که از مقتضای
ذاتی آنست مثل اینکه از مقتضای ذاتی آتش احراق است .
وقوله الجلیل تغییر احوال و تبدل و انقلاب زمان از لوازم
ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیا انفك ندارد .
و از آنحضرت در خطاب به ایست :
قوله المیز: انسان از مدایت وجود رو به ترقی است تا
بدرجه توقف رسد بعد از توقف تدنی است این شجر از
بدایت وجود رو بنشوونماست تا بنهایت ترقی رسد لابد
بعد از ترقی تدنی است مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو باوج
میروند در ترقی است چون توقف نماید رو به تدنی است پس
معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است لهذا
در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد توقف
است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفك
ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کمیه یا حرکت روحیه یا حرکت

تبدیل در نور

و نیز از حضرت عبدالبهاء است .

قوله الصریز: بواسطه جناب افنان آقا میرزا حسن

جناب نورالله فی ای ارض کان ملاحظه نمایند .

هوالله

ای بنده جمال مبارک . . . در خصوص حرکت

آفتاب و زمین مرقوم نموده بودی کائنات متحرک است

ساکن در میان نه زیرا حرکت از لوازم وجود است و سکون

از خصائص عدم یعنی وجودی نیست که حرکت نداشته باشد

در انواع الهیه این قضیه صریح است که چون اجسام ضعیفه

و غیر ضعیفه حتی ذرات کائنات متحرک است یا بالاصاله

یا بالتبع اما یک حرکت نسبی در میان است البته جسم ضعیف

متحرک چون جسم عظیم است حرکت لیل و نهار واضح و مشهود

است که از ارض پرها نش^{است} لامع است و دلیلش واضح مثلا جمیع این

کره های نورانیه در این فضای نامتناهی در بیست و چهار

ساعت ماعدا القطبین در مدت یک شبانه روز دوری زنند و طلوع

و افول دارند این خارج از دو قسم نیست یا جمیع را مرکز

نقطه ارض استوکل این محیط عظیم در مدتی قلیله که عبارت از بیست و چهار ساعت است طی نمایند و یا آنکه که ارض در این مدت قلیله دوری بر محور خویش زند این واضح است که شق اخیر صحیح است از برای این اجسام نورانیه تا متناهییه حرکت واحده حول ارض محال است و اما حرکت سنویه که از آن فصول اربعه تحقق یابد آن نیز محال است بدلائل عقلیه و نقلیه مثبت است که شمس در اعماد رنقطه احتراق مستقر است و ارض منتقلوا الشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز الملمیم یعنی شمس را حرکت مانند آسیاب بر محور خویش است و بواسطه آلات و اوقات اکتشاف شده است که آفتاب را نیز مانند ماه کلفی و این کلف در مدت بیست و پنج روز و چیزی نمایان میشود و غایب میگردد و این دلیل بر آن است که آفتاب بر محور خویش متحرک است نه حرکت سنویه و نه حرکت لیل و نهار .

مراتب محدود است کالات نامحدود اختصاص و عطفی با چار

تخصیص و تقدیر پروردگارات

و نیز از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است .
قوله المیزان بدانکه مراتب وجود متناهی است
مرتبۀ عبودیت مرتبۀ نبوت مرتبۀ ربوبیت لکن کمالات الهیه
و امثالیه غیر متناهی است چون بدقت تبارنمایی بظاهر
ظاهر نیز کمالات وجود غیر متناهی است زیرا کائناتی نیایی که
ما فوق آن تصور نتوانی مثلا یا قوتی از عالم جماد گلی از عالم
نبات بلبلی از عالم حیوان بنظر نیاید که بهتر از آن تصور
نشود چون فیض الهی غیر متناهی است کمالات انسانی غیر
متناهی است اگر چنانچه نهایت ممکن بود
حقیقتی از حقایق اشیاء بدرجۀ استغناء از حق
می رسید و امکان درجۀ وجوب مییافت ولی هر کائناتی از
کائنات از برای او مرتبۀ ایست که تجاوز از آن مرتبۀ نتواند

یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هرچه ترقی کند و تحصیل کمالا تغیر متناهیة نماید برتبه ربوبیت نمیرسد و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی قوه نامیه نیابد و همچنین این گل هر قدر ترقی نماید در عالم نباتی قوه حساسه در او ظاهر نکند. مثلا این معدن نقره سمع و بصر نیابد نهایتش این است که در رتبه شویش ترقی کند و معدن کاملی گردد اما قوه نامیه پیدا نکند و قوه حساسه نجوید و جان نیابد بلکه در رتبه شویش ترقی کند مثلا پطرس مسیح نشود نهایتش این است که در مراتب عبودیت بکمالات غیر متناهیة برسد.

وقولها الصریز: بدانکه تمام و کمال در جامعیت عالم —

وجود چنین اقتضا نماید که وجود منحل بصور غیر متناهی گردد لهذا موجودات در یک رتبه و یک مقام و یک نحو و یک جنس و یک نوع تحقق ننماید لابد از تفاوت مراتب و تمایز صنوف و تعدد اجناس و انواع است یعنی ناچار از رتبه جماد و رتبه نبات و رتبه حیوان و رتبه انسان است چه عالم وجود انسان^{به} تنها ترتیب و تنظیم و تکمیل نیابد و بهمچنین بحیوان محض یا نبات محض یا جماد محض این عالم منظر بدیع و ترتیب قویم و مرتب لطیف حاصل ننماید لابد از تفاوت مراتب و مقامات

واجناس و انواع است تا وجود در نهایت کمال جلوه فرماید
مثلا این شجر اگر تمامه شمر گردد کمال نباتی حاصل نگردد
بلکه برگ و شکوفه و بار جمیع لازم تا نبات در نهایت تمامیت
و کمال جلوه نماید بهمچنین در هیکل انسان ملاحظه —
فرمائید که لا بد از تفاوت اعضا و اجزا و ارکان است جمال
و کمال وجود انسانی مقتضی وجود سمع و بصر و مفزحتی ناخن
و شمر است اگر سراپا مفزویا چشم و یا گوش گردد عین نقص
است مثلا عدم زلف و مژگان و عدم ناخن و دندان عین نقص
است ولو بالنسبه به چشم بی احساس و حکم جماد و نبات دارند
ولکن فقد آن در وجود انسان بی نهایت مکرره و مذموم است
مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بمقتضا فوق
بعش در رتبه ادنی مثل جماد چون بصیث و اراده پروردگار
است مبرر تخمیر انسان برتبه اعلی از فضل پروردگار است...
کائنات جسمانیه در مراتب و مقامات خود مذموم و محکوم و
مسئول نیستند مثلا جماد در رتبه جمادی و حیوان در رتبه
حیوانی و نبات در رتبه نباتی مقبولند ولی در آن رتبه خود
اگر ناقص مانند مذموم گردند بلکه آن رتبه عین کمال است.
وقوله الصریز: و چون با شرف مقامات عالم السانی رسد
آنوقت دیگر ترقی در مراتب کمالات دارد نه در رتبه زیرا

مراتب منتهی شود لکن کمالات الهیه غیر متعاض است پیش از خلق این قالب عنصری و بعد از خلق ترقی در کمالات دارد نه در رتبه مثلا کائنات منتهی بانسان کامل گردد دیگریک موجودی بالاتر از انسان کامل نیست لکن انسان که بر رتبه انسان کامل رسید دیگر ترقی در کمالات دارد نه در رتبه چه که دیگر رتبه بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال بآن رتبه کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد زیرا کمالات انسانیه غیر متناهی است مثلا هر قدر عالم باشد مافوق آن تند و برگردد و بدون کمالات انسانیه غیر متناهی است پس از صعود از این عالم نیز ترقیات در کمالات تواند نمود . . . این جماد هر قدر ترقی کند در رتبه خود ترقی کند مثلا نمیتوانید که این بلور را بد رجه آری که بهتر پیدا کند این مستحیل است ممکن نیست این ماه آسمانی بر رتبه ترقی کند آفتاب نورانی نشود در رتبه خودش اون و حاضیتر دارد . . . بلی میشود که زغال الماس شود اما هر دو در رتبه حجری هستند و اجزاء مترکبه شان یکی است .

و در خطابه ایست .

ت
قولها العزیزه هر چند مراتب محدود است ولی فیوضا

ربانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی .

نظام واحد کشف عمومی الهی و قانون تدریج کیفیت تکوین زمین و انسان غیره

و آنچه در روی زمین و عمق زمین است مواد اولیه اش بود تدریج ظهور یافت

و نیز از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است .
قوله الحکیم : نشو و نماي جميع کائنات بتدریج است
این قانون کلی الهی و نظام ایمیسی است دانه بنشته شجر
نمیشود نطفه دفعه واحده انسان نمیشود جماد دفعه
واحده حبر نمیشود بلکه بتدریج نشو و نما میکنند و بعد کمال
میرسند. جميع کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اول تمام و
کمال خلق شده است منتها پیش این است که بتدریج این کمالات
در او ظاهر میشود و قانون الهی یکی است ترقیات وجودی یکی
است نظام الهی یکی است چه از کائنات صغیره و چه

از کائنات کبیره جمیع در تحت یک قانون و نظام اند هر رتبه از ابتدا جمیع کمالا تنبیه در او موجود بوده اما آشکار نبود بعد بتدریج در او ظاهر گشت مثلا از دانه اول ساقه بعد برگ بعد شکوفه بعد ثمر ظاهر گردد اما در هدایت تکون جمیع اینها در دانه بالقوه موجود است اما ظاهر نیست...
گره ارض را از اول با جمیع عناصر و مواد و معادن و اجزاء ترکیب مخلوق شده اما بترتیب تدریج از اینها ظاهر گشت اول جماد بعد نبات و بعد حیوان و بعد انسان ظاهر شد اما از اول این اجناس و انواع در کمون گره موجود بوده است و بعد بتدریج ظاهر شد زیرا قانون اعلم الهی و نظام طبیعی عمومی که معین بر جمیع کائنات است و کل در تحت حکم آن برین است و بدون آن نظام عمومی نماند مابقی بین که کائنات از کائنات بمحذرتکون بعد کمال نرسد بلکه بتدریج نشو و نما نماید پس بدرجه کمال رسد.

وتوله الصریز: این گره ارض بهیئت جانسه واضح است که یکدفعه تکون نیافته است بلکه بتدریج این موجود کلی انوار مختلفه را می نموده... گره ارض در رحم عالم تکون یافته و نشو و نما نموده و بصورت حالات مختلفه درآمده تا بتدریج مکامیت را یافته و همکسوات نامتناهی تزیین جسنه و در

نهایت اتقان جلوه نموده است پسر واضح است که آن ماده
اصلیه که به منزله نطفه است عناصر مرکبه ممتازجه اولیه آن
بوده آن ترکیب بتدریج در اعصار و قرون نشو و نما کرده و از
شکل و هیأتی به شکل و هیأت دیگر انتقال نموده تا باین تکمیلت
و انتظام و ترتیب و اتقان بحکمت بالفه حضرت یزدان جلوه
نموده و قانون کلی الهی و نظام طبیعی بر نشو و نما ی جمیع
کائنات بتدریج است . . . ابتدای تکون در کره ارض مانند
تکون انسان در رحم مادر است . . . در رحم عالم در بدایت
مانند ندافه بود . . . در بدایت تکون نیز عطف و روح موجود
بود و ای تکون بود . . . مانند دانه که شجره در آن موجود
است لکن در آن مکتوم و مستور است . . . نظام الهی یکی
است چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت

در قرن شش قبل از میلاد مسیح انگلیسندرس فیلسوف یونانی
معتقد شد که حیوانات نخستین از رطوبت پیدا شدند و مانند ماهی
دارای قشر و در آن پوشیده بودند و پس از سالها بلکه قرنها که بر آنها
گذشت زندگی آنها بزندگی محدود و کوتاهی تبدیل گردید و عقیده
اپیکور و ذیقراطیس هر زنده از زنده دیگر پیدا
شدند .

يك قانون و نظام اند هر دانه از ابتدا جمیع کمالات نباتیه در او موجود بوده اما آشکار نبود بعد بتدریج در او ظاهر گشت مثلاً از دانه اول ساقه بعد شاخه بعد برگ بعد شکوفه بعد ثمر تا ادب برگردد . . . همین قسم تنگنه از بدایت دارای جمیع کمالات مثل روح عقل و بسروشامه و ذائقه مختصر جمیع قوی لکن ظاهر نیست بعد بتدریج ظاهر شود

عالم وجود را ادواری است و عمر آن بسیار قدیم است

و از حضرت عبد البهاء رحمه الله مواضات است .

قوله العزیز: همچنانکه این اجرام نورانیه درین

فضای نامتناهی سرید، رادوری زمانی است که درازمنه مختلفه

میریند در ذلک شوییش درری ژند و بنا ره بنای دوره جدید

گذارد . . . عالم وجود را چه در آفاق و چه در نفس دروری از حواش

کلیه و احوال و امور عظیمه است چون دوره منتهی شود در دوره جدید

ابتدا گرد در دوره قدیمه از حواش عظیمه کلی فراموش شود که

ابتدا خبری نماید چنانکه ملاحظه مینمایند که در هیست هزار

سال پیش ابد اخباری نیست و حال آنکه بدلائل از پیش ثابت کردیم

که عمران این گره ارض بسیار قدیم است نه یکصد هزار سال
نه دو بیست هزار سال نه یک میلیون نه دو میلیون سال بسیار -
قدیم است و بکلی آثار و اخبار قدیم منقطع.

بلوغ عالم

و از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس رسید: امریزان عمومی است.
قوله الاعلی: انا جعلنا الامیرین علامتین لبلوغ العالم الاول و هو الاول
الاعظم نزلناه فی الواح اغری والثانی نزل فی هذا اللوح البدیع
و در اثری است
ان الخادم القانی یدین امام وجه العالم... انا
جعلنا الامیرین علامتین لبلوغ العالم بیان فرموده اند
و شاید خواهد شد.

و در لوح خدای بسلطان است.

قوله الاعلی: در لوحی از الواح نازل که از جمله
علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت نماید
سلطنت بماند و احدی قبول نکند که وحده تحمل آن نماید
آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه مگر آنکه نفسی لا ظمها
امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید.

و از حضرت تعبد البهاء در کتاب مفاوضات است.

قوله العزيز: مقام آدم من حيث ظهور و بروز ب کمالات
الهييه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد
و جامع نیر اعظم رتبه کمال ذاتی و صفاتی بود .

زمین و آنچه در آن است از آفتاب اند

و از حضرت امیر الیهام در کتاب مفاوضات است .
قوله العزيز: کره ارض در تحت تربیت آفتاب است
و مستفید از انوار او . . . اگر آفتاب نبود کره ارض و جمیع
موجودات ارضیه مشهور نمیشد . . . دایره شمسیه مظلم
و تاریک و درین دایره آفتاب مرکز انوار و جمیع سیارات شمسیه
حول او دلائف و از فیوضات آن مستشرق شمس سبب حیات
و نورانیت است و علت نشو و نما ی کائنات در دایره
شمسیه است و اگر فیوضات شمسیه نبود درین دایره کاشفی از
موجودات تحقق نداشت بلکه کل تاریک و مقلشی میشدند
پس واضح و مشهور شد که آفتاب مرکز انوار و سبب حیات
کائنات در دایره شمسیه است .

عدم تنهایی فضا و خلقت زمین سما و افلاک به

و از حضرت بهاء الله است .

قوله الاعلی : این که از این سؤال نمودی وما ندان

به الحکما فی الحقیقه این امور تا حال بتمامه کشف نشده

هذا هو الحق و ما بعده الا الضلال و لکن حکمای این عصر

تا ریاضه از تجلیات انوار ظهور قسمتی برده اند اعرف از

قبل اند تا حال عدد سیارات را بتمامه نیافته اند و عنقریب

کشف میشود و بر عدد سابق میافزاید این علم بحری است

بی پایان از برای هر یک از ثوابت سیاراتی است و هر یک از

سیارات عالمی است از عوالم پروردگار من ب قدر آن یحیی

جنود ربانی فیها اوصنایع عبادیه فیها .

و در لوحی از آن حضرت است .

قوله الاعلی : و اینکه از افلاک سؤال نموده اید اولاً

باید معلوم نمود که مقصود از ذکر افلاک و سما که در

کتاب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن بمعالم

ظاهر بینه نحو جمیع عقول و افئده درین مقام متحیر و مبہوت و ما
اطلع بہا الا اللہ وحدہ حکما کہ عمر دنیا را بچندین ہزار
سال تعبیر نموده اند در این مدت سیارات را احصا^{اند} نموده
چہ مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشہود و لکسل
ثوابت سیارات و لکل سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون .
و از حضرت عبد الہما^۴ است .

قوله العزيز: این آفتاب فلك اشیر را اشراق
بر آفاق است و جمیع کائنات ارضیہ بفیض تابش در
نشو و نما است اگر حرارت و اشراق آفتاب بود طبقات
کرہ ارض تشکیل نمیشد و مصادر کریمہ تگون نمی یافت
و این غائس یاہ قوه انبات نمی جنت و عالم نبات پرور^ش
نمی یافت و عالم حیوان نشو و نما نمی کرد و عالم انسان
در کسره ارض تحقق نمی یافت جمیع این بخشایش از
فیض آفتاب است .

وقوله الہریم: وان الاکتشافات التي سبقت للمتقدمین
من الفلاسفة و آرائهم لم تنک مؤسسه علی اصل یقین و اساس
رصین لانہم ارادوا ان یحصروا عوالم اللہ فی اضیق دائرہ
واصغر سائرہ و تحمروا فی ما ورائہا الی ان قالوا لا خلا^۵
ولا ملاء بل عدم صرف و هذا الرای مناف و مباین لجمیع

المسائل الالهيه والاسرار الربانيه بل عند تطبيق عوالم
المعاني بالصور والروحانيات بالجسمانيات تجد هذا الرأى
أضعف من بيت المنكوت لان العوالم الروحانيه النورانيه
منزهة عن حدود الحصريه والمدديه وكذلك العوالم الجسمانيه
في هذا الفضاء الاعظم الاوسع الرحيب واما ما ذكر
من الطبقات السبع والسماوات السبع المذنورة في الآثار -
التي سبقت من مشارق الانوار ومهابط الاسرار لم يكن الا -
بحسب اصطلاح القوم في تلك الاعصار كل نور له خصائص
بحسب القايليات واستمداد ظهور الحقائق من خلف الاستار
اذ كل شئ عند ربنا بمقدار وما قصدنا به ذكر الافلاك الا المدارات
للسيارات الشمسيه التي في هذا العالم الجامع لنظام الشمس
وتوابعها لان سيارات هذه الشمس ولولا اقدار السبعة من
حيث الجرم والجسامه والرؤية والنور ومدار القدر الاول منها
فلن من افلاك هذا العالم الشمسي وسماه من سماوات هذه -
الدائرة المحيطة المحدوده للجهاث الواقعة ضمن محيطها
وكذلك الدراري الدهرمة الساطعه في وجه السماء التي
كل واحد منها شمس ولها عالم مخصوص بتوابعها و -
سياراتها اذا نظرت اليها تجدها بالنظر الى ظهورها
الى الابصار من دون واسطه مرايا الجسمه يظهر انها على

اقدار سبعة ومدار كل قدر منها اود اثيرته سماء مرفوع
وفلك صحيح في الوجود

فضاها متساوي مخلو از مادة اثيرية وقوه وجودية حركت جزيه حقه بيان في برقيه

. ثم اعلم هذه المدارات والدوائر المظييه
واقعه ضمن اجسام لذيقة ما يمه رائقه سياله مواجة رجراجة
كما هي ماثوره في الروايات ومصرحة في الكلمات بان السما
من مكفوف لان الخلاء ممنوع محال فناية ما يقال ان الاجسام
الفلكية والاجرام الاثيرية مختلفة في بعض المواد والاجزاء —
والتركيبات الصانع والابايع المسببة لاختلاف تأثيرات الظاهره
والكيفيات الفائزه منها وان الاجسام الفلكيه المحيطه —
بالاجرام تختلف ايضا بعضها مع بعض من حيث اللطافة
والسيلان والاوزان والاخللاء محال فالظرف لا بد لها
من مظروف ولا يكاد يكون المظروف الا جسما ولسكن
اجسام الافلاك في غاية الدرجه من اللطافة والخفة والسيلان

لان الاجسام تنفس الى الجامة كالا حجاروالمطرقة
 كالعمادن والفلزات والسائلة كالمياه والهواء واخف منها
 ما يتصاعدون به اليوم في السخن الهوائي الى جو السماء و
 اخف منها الاجسام النارية والاجسام الكهربائية البرقية
 فهذه كلها اجسام في الحقيقة ولكن بعضها غير موزونة و
 كذلك خلق ربك في هذا الفضاء الواسع العظيم الاجسام
 متنوعة من غير حدّ وعدّ تذهل المقول عن احاطتها و
 بتحير النفوس في مشاهدتها فكانت شموس التسبيح
 لله الحق دائرة مشرقة في فضاء رحب واسع غير متناه لا تحدّده
 الجهات ولا تحصره الاشارات فسبحان الله بادهه و منشئه
 وباسطه وناظمه ومزيّنه بمصابيح لاعدادها وقناديل لا
 نقاد لها ولا يعلم جنود ربك الا هو وجعل دوائر هذه
 الكواكب النورانية الرحمانية افلاكها العلوية وجعل اجسام
 هذا الافلاك الروحانية لطيفة لينة سيالة مايعه مواجة رجراجة
 بحيث تسبح تلك الدراري الدرية في دائرة محيطها وتسبح
 في فضاء رحيبها يعمون صانعها وخالقها ومقدّرها ومصوّرها
 وبما اقتضت الحكمة البالغة الكلية الالهية ان تكون الحركة
 ملازمة للوجود جوهرياً وعضوياً روحياً وجسمياً وان تكون
 لهذه الحركة زمام ومصدّل وماسك وسائق لئلا يبطل نظامها

و يتفیر قوامها فتساقط الا اجرام وتتهابط الا جسام فتخلق
 قوة جاذبة عامة بينها غالبه حاکمة علیها منبسطه من الروابط
 القدیمة الموافقة والمطابقة المظیمة الموجودة بین حقایق
 هذا الصوالم الضیر المتناهية فجزبت وانجذبت و حرکت و
 تحرکت و دارت و ادرت و لاحت و الاحت تلك الشمس القدسية
 الباهرة بصوالمه النورانية وتوابضها و سیاراتها فی مداراتها
 و سماواتها و دوائرها فبذلك تم نظامها و حسن انتظامها
 و اتقن صنمها و تأمیر جمالها و ثبت بیانها و تحقق برهانها
 نسبها و جاذبها و قابضها و فاعلها و مدبرها و محرکها عما
 ینفقه العارفون و ینصت به الناعتون .

و از حضرت عبدالبهاء در ضمن باب بحسین نراقی

است .

و اما ماده برق قوه جاذبه و دافعه است که چون در
 روز ابر و باران بیکندیگر تصادم نمایند انفجار سریع کند و
 قوه برقیه نمایان گردد .

و در خطایب دیگر .

قولنا المزیز: و اما الرعد والبرق فالبرق عبارة عن اجتماع

قوتین السلبية ^{بمظیمتین} و الايجابیه ای القوه الجاذبة و القوه الدافعة

فمتی اجتمعت هاتان القوتان یرق البرق و یخرق الهواء

ويخلو الفضاء ثم يرجع الهواء لمحل الخلاء ويحصل منه
تمون في الهواء فيتأثر من تمون الهواء عصب الصماخ فيكون
هو الرعد .

واز حضرت بهاء الله در لوحی است .

قوله الاعلى : عالم بمحبت خلق شده وکل بوداد و
اتحاد مأمورند باین کلمه که از فم سلطان احدیه اشراق
نمود ناظر باشید و ذکر نمائید کنت فی قدم ذاتی و ازلیة
کینونتی عرفت حبی فیک والقیة علیک مثالی و اظهرت لك -
جمالی .

واز حضرت عبدالبهاء است .

قوله المیز : ای مشتاق دیدار کاشفان اسرار کون
و واقفان خواص و سرائر مکنون بر آنقدر قوه و انجذابی عجیب
و مغناطیس ارتباطی غریب درین موجودات غیر متناهی و ممکنا
متوالی چه جسمانی چه روحانی منتشر و محیط و مستولی -
است و ازین قوه کلیه است که جواهر فردیه عناصر بسیطی
مختلفه مجتمع گشته از جهت تنوع و تخالف اجزاء و تکاثر
و تناقض حقائق متنوعه غیر متناهی موجودات وجود یافته
جهان مواد گلستان بدایع بوستان لطائف و ظرائف گشته
و در حقیقت هر شیئی از آن قوه جاذبه کبیه بجلوه و طوری

کشف نقاب نمود و عرض جمال کرده و در کینونیت انسانیه قوه اشتیاق گشته و بشور و شوق و انجذاب آورده و البهاء علیک عبدالبهاء عبارت.

و در خطابه از آن حضرت در نیویورک است .
توله المریز : اعظم فیض الهی محبت است این
است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیضی حصول نیابد
و هر چه محبت بیشتر شمس حقیقت جلوه اش زیاد تر است .

در سارکرات همگانی شیه کائنات نیستند

و نیز از حضرت عبدالبهاء خطاب بنور محمد خان
در طهران است .

توله الجدیله : واضح است که هر ظرفی را مظروفی
و هر مکانی را مکنی و هر گستانی را گلی و هر بوستانی
را سرود بلبلی این مکنونات عظیمه خالی و فارغ نیست و هب
و بیهوده آفرینش نیافته حتی سریع قرآن است ولی مفسرین
بی وجدان با وجود سریع عبارت بحقیقت بی نبردند چنانچه

میفرماید و من آیاته خلق السموات والارض و ما بث فیهما من دابة میفرماید از آیات الهیه آسمان و زمین است و کائنات حی متحرکی که درین آسمان و زمین خلق شده اند ملاحظه نماید که صریح میفرماید در آسمان و زمین کائنات ذیروح - متحرک بالاراده اند .

و خدای بخواهد محمد سنگسری است .

قوله العزيز : کواکب آسمانی بتریک را خلقی مخصوص

این کره ارض که بی نهایت صغیر است خالی و بیهوده نه تا چه

رسد باین اجسام دری درخشنده عنایمه و در قرآن صریح

است و من آیاته خلق السموات والارض و ما بث فیهما من دابة

فیهما میفرماید نه فیها صریح است که در هر دو خلق

ذیروح موجود باو بود این صراحت کسی تا بحال ملتفت نشده .

وقوله العزيز : و اما ما سألت عن الاقمار بقولك هل

للاقمار التابعه للشمس . المركزيه الدائفة حولها بقوله لا نجد

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال هذه النجوم التي في السماء مدائن

مثل المدائن التي في الارض مربوطه كل مدینه بعمودین من نور

طول ذلك العمود في السماء مسيره مائتين وخمسين سنة و عنده

عليه السلام الكواكب كاعظم جيسل على الارض -

مجمع البحرين

موالید کموالید الارضیه اعلم ان فی صریح القرآن ان الله
بین بیانا شافیا نافیا تلذ منه الاذان وقال ان فی خلق
السموات والارض وما بهما فیهما من دابة قصص بان فی السماء
والارض کلیمهما موجودات متحرک بالارادة . . . واما نوعیة
تلك الموجودات مثل . . . ومشابهة بنوعیة الموجودات الارضیه و
الموجودات الناریة الهوائیه والموجودات الناریة اختلاف
ابایتها و تباین موازین عناصرها تختلف تلك الموجودات
یتسبب الایجزاء المركبة منها ذاتها .

تربیه انسان بعد و برتر از همه انواع پیدا شد و بعد از آن موجودی دیگر نیست

و نیز از حضرت عبد البهاء در کتاب مفاد است .
قوله الصزیز : اول جماد بعد نبات و بعد حیوان
و بعد انسان ظاهر شد و قوله الصزیز کائنات منتهی بانسان
کامل گردد دیگر یک موجودی بالاتر از انسان کامل نیست .

هرگز دو مرکب بدو شئی دارد

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوذاست .
قوله الممزیز: چون گره از این کرات بدایتی دارد حکما
نهایتی دارد زیرا از برای هر ترکیبی چه کلی و چه جزئی لابد از
تحلیل است نهایتش این است که بعضی ترکیبها سریع -
التحلیل است و بعضی بطئی التحلیل والا ممکن نیست شیئی
ترکیب شود بتحلیل نرود پس باید بدانیم که هر موجودی
از موجودات غایبه در بدایت چه بوده

پدایش متنوع عناصر و ترکیب کرات و کائنات از ماده الماده و هیولی اولی

. شبهه نیست که در ابتدا * مبدأ * واحد بوده
است * مبدأ * همیشه نهد و باشد زیرا مبدأ * جمیع اعداد واحد
است و نیست و محتاج به مبدأ * است پس معلوم شد که در
اصل ماده واحد است آن ماده واحده در هر عنصری
بصورتی در آمده است لهذا صورت متنوعه پیدا شد ^{چون} ما سئو

این صور متفوعه پیدا شد هر یک از این صور استقلالیت پیدا کرد عنصر مخصوص شد اما این استقلالیت در مدت مدیده بحصول پیوست و تحقق و تکون تام یافت پس این عناصر بصور نامتناهی ترکیب و ترتیب و اعتزاج یافت یعنی از ترکیب و امتزاج این عناصر کائنات غیر متناهی پیدا شد و این ترکیب و ترتیب بحکمت الهیه و قدرت قدیمه بیک نظم طبیعی حاصل گشت.

تفاوت در درجات حسب استعدادات در عالم آفرینش

و نیز از حضرت عبد البهاله در مفاوضات است .

قوله الجلیل : در اول فطرت تفاوت درجات موجود

و تفاوت قابلیت و استعدادات مشهود ولی این تفاوت نه از

روی شمر و شر است مجرد تفاوت درجات است یکی در درجه

اعلی است و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی مثلاً انسان

وجود دارد و حیوان وجود دارد گیاه وجود دارد جماد

وجود دارد اما وجود درین موجودات اربعه متفاوت است

وجود انسانی کجا و وجود حیوانی کجا ولی کل موجودند